



بازنگری کودتای ۱۲۹۹: آیا کودتا توطئه انگلیس بود؟

دکتر حمیدرضا سعیدی نژاد*

چکیده

به لحاظ غلبه «گفتمان توهم توطئه» در سده گذشته بر جامعه ایران، در میزان نقش و دخالت انگلستان در کودتای ۱۲۹۹ بسیار اغراق شده است. نقدهای متعددی بر نظریه «توطئه انگلیسی بودن کودتا» یا «طرح انگلیس برای ایجاد پادشاهی نیرومند در ایران» وارد است که پذیرش آن را دشوار می‌سازد. واقعیت تاریخی کودتای ۱۲۹۹ آن است که این کودتا، بیشتر از هر عامل دیگری محصول و بازتاب ظهور گفتمان جدید استقلال‌خواهی در ایران در آستانه کودتا بوده است.

کلید واژه‌ها

کودتا، انگلستان، رضاشاه، گفتمان، توطئه.

مقدمه

پرسش اصلی در این مقاله آن است که آیا کودتای ۱۲۹۹ - آن گونه که در انباشت حافظه تاریخی مردم ایران وجود دارد - معلول عامل خارجی است؟ یا ریشه‌های داخلی دارد؟ برای رسیدن به پاسخ ابتدا، به بررسی و طبقه‌بندی ادبیات موجود در این حوزه خواهیم پرداخت و سپس به نقدها و ابهاماتی خواهیم پرداخت که پیرامون نظریه توطئه انگلیسی بودن کودتا وجود دارد و نهایتاً زمینه‌های داخلی کودتا را بررسی می‌نماییم.

این مقاله با جمع‌آوری مهم‌ترین نظریه‌های مطرح شده در باب کودتای ۱۲۹۹ در طول ۹۰ سال گذشته، مجدداً بعد از ۹ دهه، پرونده آن کودتا را باز نموده و اطلاعات و داده‌های مربوط به آن را، دوباره بازنگری می‌نماید و در ادامه با نقدهای متعددی که بر مهم‌ترین ایده مطرح شده در باب کودتا - توطئه انگلیسی بودن کودتا - مطرح می‌نماید، نشان می‌دهد که ایده مذکور، نظریه‌ای ابتر و ناصواب و به‌دور از واقعیت تاریخی است. این مقاله نشان خواهد داد که کودتای ۱۲۹۹ بیش از هر عامل خارجی، ریشه‌های داخلی دارد و به‌عبارتی برآیند حوادث داخل ایران بوده است.

طبقه‌بندی ادبیات موجود

حجم انبوهی از نوشته‌ها اعم از مقالات یا کتاب‌ها درباره موضوع کودتای ۱۲۹۹ و ظهور رضا خان وجود دارد که هر کدام از آنها از ظن خود روایتی ناقص از کودتا و علل و عوامل پشت‌پرده آن را به‌تصویر کشیدند. مطالعه این منابع نشان از یک سردرگمی پنهان میان نویسندگان می‌دهد. همچو معمایی که چند عدد از تکه‌های آن مفقود باشد، بحث کودتا نیز به‌لحاظ مکفی نبودن داده‌های تاریخی و اوضاع گفتمانی پیچیده حاکم بر آن مقطع، اکثر نویسندگان را دچار سردرگمی نموده است. به‌عنوان مثال حسین آبدیان با قاطعیتی که بوی جزمیت می‌دهد به‌شدت رویکردهای دیگر را رد کرده و کودتا را تنها محصول توطئه انگلستان می‌داند.^(۱)

حسین ابوترا بیان می‌گوید:

«امروز کاملاً آشکار شده که به‌قدرت رسیدن رضاخان و سلطنت او یک توطئه صرفاً انگلیسی بود و در این ماجرا عوامل انگلیسی به‌سرپرستی ژنرال آبرونساید ...^(۲)

حسین فردوست (البته تحت شرایط خاص) می‌گوید:

«رضاخان یک عامل انگلیسی بود و در این تردیدی نیست کودتای ۱۲۹۹ طبق اسنادی که دیده یا شنیده‌ام در ملاقات ژنرال آبرونساید انگلیسی با رضاخان ...^(۳)

همچنین عبدالله شهبازی و احمد سیف و مصطفی تقوی و ... نیز از همین زاویه تئوری توطئه، کودتا را کاملاً نقشه انگلستان می‌دانند، شهبازی نظام سیاسی قبل از کودتا را دارای استقلال نسبی و برعکس نظام سیاسی بعد از کودتا را کلاً وابسته و به‌عبارتی «نظام عروسکی» می‌نامد در حالی که در نقطه مقابل احمد اشرف به‌کلی منکر هرگونه تأثیر عامل خارجی در کودتاست.^(۴)

برخی نویسندگان که بیشتر جانب احتیاط را رعایت کردند و دست به‌عصا درباره کودتا قضاوت کردند از یکسو، از چهارچوب تئوری توطئه توانستند خارج شوند و شهادت خارج شدن از این گفتمان را نداشته و نهایتاً کودتا

را طرح انگلستان تعریف کرده‌اند و از سوی دیگر آنجا که نیاز به ارائه دلایل مستند علمی بوده مجبور بوده‌اند تا حدودی از «عامل انگلیس» دست کشیده و عوامل دیگر را احیاناً در نظر می‌گیرند. به‌عنوان مثال دکتر عبدالحسین زرین‌کوب از این دسته اخیر است.^(۶)

تعداد بسیار کمی از نویسندگان - البته نه به‌تندی اشرف - تئوری توطئه و نقش انگلستان در کودتا را با تردید نگاه کرده‌اند. به‌عنوان مثال، جان فوران، کودتا را در چند جمله این‌گونه خلاصه کرده است او می‌گوید: «شواهد موجود موید آن است که وزارت خارجه بریتانیا نقش چندانی در کودتا نداشت و در واقع در این موقع حساس سیاست بریتانیا در مورد ایران روشن نبود اما مقامات برجسته نظامی پرسنل سفارتخانه بریتانیا در ایران در تدارک کودتا نقش تعیین‌کننده‌ای داشته‌اند».^(۷)

فوران در ادامه به‌لیست تعدادی از نویسندگان از جمله «پیتراوری»، «نیکی کدی» و «محمدعلی کاتوزیان» اشاره می‌کند که معتقد بر عدم مداخله واقعی بریتانیا در کودتا می‌باشند. نیکی کدی درباره کودتا می‌گوید: «اسنادی که اکنون در دسترسی است نشان می‌دهد که انگلیس‌ها بر طراحی کودتا یا آنچه که رهبران پس از به‌قدرت رسیدن می‌بایست انجام می‌دادند، نظارت نداشته‌اند. اعمال نمایندگان انگلیسی مشوق کودتا بود بدون آنکه انگلیس‌ها در طراحی آن به‌همان نحوی دخالت کرده باشند که انگلیس‌ها و امریکای‌ها در توطئه برای سرنگونی محمد مصدق در سال ۱۹۵۲ دخالت داشتند. گرچه انگلیس‌ها را بر چنین فعالیت‌هایی می‌شناختند یا در موردشان چنین شایع بود و همین باعث شد که ایرانیان به‌کودتا به‌عنوان یک توطئه انگلیسی بنگرند، اما وزارت خارجه انگلستان در آن دخالتی نداشت و انگلیس‌ها بر سیاست‌های حکومت جدید کنترل نداشتند».^(۸)

و نهایتاً آبراهامیان کودتا را این‌گونه بیان می‌کند:

در میانه بحران کلنل رضاخان ... نیروی تقریباً سه هزار نفر خود را به‌سوی تهران حرکت داد، پیش از حرکت «احتمالاً» (تأکید از نگارنده است) با افسران انگلیسی در قزوین مشورت کرد.^(۱۰)

دکتر شیخ اسلامی ابتدا نقش انگلستان را در کودتا کم‌رنگ نشان می‌دهد در حالی که در مرحله بعد تنها ظاهراً به‌خاطر پیدا شدن یک سند جدید^۱ تغییر موضع داده همه چیز را توطئه انگلستان تعریف می‌کند:^(۱۱)

به‌نظر می‌رسد این تصویر یا سفید یا سیاه نوعی تقلیل‌گرایی و نادیده گرفتن جامعه‌شناسی تاریخی و شناخت مبتنی بر گفتمان است، آنچه ما در اینجا می‌خواهیم بگوییم این است که با شناخت گفتمانی مبتنی بر جامعه‌شناسی تاریخی، می‌توانیم تحلیل جامع‌تر و دقیق‌تری از موضوع به‌دست آوریم.

به‌طور کلی احتمالاً بتوان روایت‌های موجود درباره این موضوع را در سه جهت‌گیری کلی طبقه‌بندی نمود: در یک روایت، رضاشاه کبیر ناجی ملت ایران، مردی که با درایت خویش ایران را از حضيض ذلت نجات داده و به‌دروازه‌های تمدن آریایی رهنمون ساخت. او به‌طور مستقل و یک تنه پشت تمامی حوادث است، اوست که کودتا را طرح‌ریزی کرده و اجرا کرد و ایران را به‌سمت استقلال و مدرنیسم و پیشرفت هدایت نمود، تقریباً این رویکرد غالب دربار پهلوی بود.^(۱۲) رویکردی که دربار پهلوی توقع داشت در بین عامه رواج یابد، در حالی که البته فهم عامه مردم چیز دیگری بود. رضاشاه از همان ابتدا خود را عامل اصلی و مستقل در طرح و اجرای کودتا

معرفی کرد و اصرار داشت کسی غیر از آن فکر نکنند کما اینکه بعد از کودتا اعلامیه صادر کرد و خود را عامل اصلی در طرح و اجرای کودتا معرفی نمود.^۱ اما این رویکرد هیچ‌گاه به‌رویکرد غالب تبدیل نشد یا حداقل جایی در میان عامه مردم پیدا نکرد. با نسبت دادن اراده‌ای پولادین به‌رضاخان و تأکید بر ابتکار فردی او، وی را بیش از آن چیزی که بود بزرگ می‌کند. شاید بیشتر به‌دلیل وجود توهم توطئه بود تا وجود اسناد و مدارک، که عامه مردم حاضر نبودند به‌موضوع کودتا از زاویه بالا، به‌طور جدی فکر کنند. در واقع قبل از آنکه اسناد و مدارکی درباره نقش انگلستان به‌عنوان تنها عامل کودتا یا درباره هرگونه ارتباط رضاخان و انگلستان ارائه شود، فرضیه رضاخان به‌عنوان تنها عامل کودتا باز رد شده بود، چرا که در انباشت حافظه تاریخی این مردم اساساً پذیرش این مسئله بسیار دشوار بود که واقعاً اتفاقی در ایران رخ داده که ربطی به‌انگلستان نداشته و یا انگلستان در پیدایش آن نقشی نداشته است. رویکرد دوم در تحلیل کودتا «تلقی کودتا به‌عنوان ادامه طبیعی مشروطیت» است. در این رویکرد می‌توان تحولات بعد از مشروطیت و از جمله کودتای ۱۳۹۹ را به‌عنوان جریان طبیعی ادامه روند مشروطیت و در طول آن توجیه نمود، اما به‌نظر می‌رسد این تحلیل به‌نوعی ساده‌سازی مسئله است، چرا که ماهیت کودتا را نمی‌توان از جنس مشروطه دانست برخلاف مشروطه که در جهت تمرکززدایی بود، کودتا در جهت تمرکزگرایی مجدد حکومت مرکزی گام برداشت. حسین آبادیان این رویکرد را به‌شدت رد می‌کند و می‌گوید:

«این مضحک‌ترین تحلیل کودتاست وقتی شواهد و قرائن فراوانی در دست داریم که نشان می‌دهد رضاخان نه تنها هیچ باوری به‌نظام مشروطه نداشت، بلکه کوچکترین آگاهی سطحی هم از این نظام سیاسی نمی‌توانست داشته باشد، چگونه می‌توانیم اقدامات او را ادامه طبیعی مشروطه تلقی نماییم.»^(۱۴)

اما شایع‌ترین تحلیل از کودتا تلقی انگلستان به‌عنوان عامل پشت‌پرده کودتا و به‌عبارتی رضاخان به‌عنوان مهره سر سپرده انگلیس است، بیشترین منابع موجود از این زاویه به‌کودتا نگریسته‌اند. این تحلیل که به‌خاطر سادگی و راحت بودن فهم موضوع با درک عوام، سنخیت بیشتری دارد، در طول چند دهه گذشته در حافظه تاریخی مردم بیشتر از رویکردهای دیگر جای گرفت. به‌نظر می‌رسد تلقی انگلستان به‌عنوان طراح اصلی کودتا و تلقی همه تحولات آن مقطع به‌عنوان خواست و نقشه انگلستان بیشتر از آنکه محصول اسناد معتبر و مبتنی بر واقعیات تاریخ باشد، حاصل تئوری توطئه بوده است.

تئوری توطئه برای مدت‌ها به‌عنوان یکی از ویژگی‌های ثابت فرهنگ سیاسی ایرانیان در آمده است تا اینکه به‌تدریج در سال‌های اخیر به‌نقد کشیده شد. دکتر صادق زیباکلام در مورد تئوری توطئه می‌گوید: بسیاری از خارجی‌ها که طی یک قرن گذشته با ایرانیان تماس داشتند یا مدتی میان ما زیسته‌اند، یکی از خصوصیت عجیب ما را گرایش و اعتقاد به‌تئوری توطئه دانسته‌اند. از دید طرفداران تئوری توطئه تحولات و وقایع سیاسی یک صورت ظاهر دارد، که ما می‌بینیم اما اسباب و علل و یا ریشه‌های حقیقی و واقعی به‌وجود آمدن آنها چیز دیگری است که

۱. در بیانیه دوم اسفند ۱۳۰۰ از زبان رضاخان در این‌باره چنین می‌شنویم:

این فکری نبود که فقط در سوم حوت [اوت] سال گذشته در دماغ من تأثیر کرده باشد این یک عقیده‌ای نبود که تحت تأثیر افکار دیگران به‌من تحمیل شده باشد بدبختی نوع ایرانی مخصوصاً نفرات قشونی را من از چندین سال قبل احساس کرده بودم و اشخاصی که لیاقت شنیدن آن را از من داشتند همه می‌دانستند که تحمل شقاوت‌کاری‌های خارجی‌ان و مملکت‌فروشی پست‌فطرتان داخلی برای من امری بس صعب و دشوار بود. (صفحات ۱۳۵۳، ۷ و ۵۶ تا ۶۴)

ما یا اساساً هرگز از آنها علم و آگاهی پیدا نمی‌کنیم و یا آنکه فقط بعدها ممکن است سرخ‌هایی از آن به‌دست آوریم بنابراین به‌رغم طرفداران تئوری توطئه، ما هرگز نبایستی فریب صورت‌ظاهری رخدادهای سیاسی را بخوریم، بلکه همواره بایستی بر جستجوی علت‌های واقعی و دست‌های پنهان سرخ‌های اصلی و خلاصه اسباب و عللی که پدیدآورندگان آن رخداد سعی می‌کنند از چشم ما پنهان کنند برآییم، از نظر تئوری توطئه تحولات سیاسی چندان اصلاتی ندارد. کمتر اتفاق می‌افتد که قضیه یا واقعه‌ای به‌طور طبیعی به‌وجود آید، بلکه اتفاقات و تحولات سیاسی را همواره یک قدرت برای مصالح و منافع خودشان به‌راه می‌اندازد. دکتر زیباکلام سپس برای مثال واقعه کشته شدن جولیان ایمبری در دوران رضاشاه را نام می‌برد که چگونه مردم این ماجرای ساده را به‌انواع توطئه‌های قدرت‌های خارجی نسبت می‌دادند ولی حاضر نبودند اصل ماجرا را آن‌گونه که هست بپذیرند.

این مسئله بسیار قابل تأمل است که، نویسندگانی که از زاویه تئوری توطئه به‌موضوع کودتای ۱۲۹۹ نگاه کرده‌اند، بیشتر از آنکه فرضیه خود را از راه ارائه اسناد و مدارک در خصوص توطئه انگلیسی بودن کودتا اثبات کنند، بر نقد فرضیه رقیب به‌ویژه ثقیل بودن پذیرش «ایرانی بودن کودتا» متمرکز شده‌اند، به‌عنوان مثال در زیر به‌برخی از مهم‌ترین استدلال‌های حسین آبدیان برای اثبات فرضیه تئوری انگلیسی بودن کودتا دقت کنید:

«این رضاخان چگونه در فضای آشوب زده بحران‌های سیاسی و اجتماعی ایران ظهور کرد؟ او چگونه با کدام عقبه و با کدام تشکیلات منسجم به‌میدان آمد؟ آیا حادثه به‌آن مهمی یک شبه شکل گرفت؟ به‌نظر ما کسانی که بر نقش محوری شخص رضاخان در کودتا تأکید می‌کنند، می‌خواهند واقعتی بزرگ را پنهان سازند. این واقعیت نقش بریتانیا و عوامل داخلی همسو با سیاست‌های این کشور است.»

در وقوع کودتا، تکیه‌گاه نویسنده بالا برای اثبات فرضیه توطئه بودن کودتا، ارائه مستندات تاریخی دال بر کشف طرح و نقشه انگلیس برای کودتا و ... نیست، بلکه زمانی این فرضیه برای نویسنده بالا قوت می‌گیرد که در فضای گفتمان تئوری توطئه، هضم و پذیرش فرضیه ایرانی بودن کودتا برای او دشوار است. این نحوه استدلال، بی‌شبهت به‌استدلال انسان‌های نخستین - که چون فهم رابطه علمی میان تغییرات آب و هوایی و وقوع رعد و برق برای آنها دشوار بود، لذا رعد و برق را به‌خشم خدایان نسبت می‌دادند - نیست.

در نقطه مقابل احمد اشرف با رد تئوری توطئه معتقد است:

«اینکه رضاخان آن روز و رضاشاه بعد عامل بی‌اراده بریتانیا بود و هر کاری که می‌کرد به‌فرمان از ما بهتران صورت می‌گرفت، بی‌شک از مضامین توهم توطئه است.»^(۱۶) در زیر به‌نقد مهم‌ترین رویکرد در باب کودتای ۱۲۹۹ یعنی «تئوری توطئه انگلیسی بودن کودتا» می‌پردازیم.

نقد تئوری توطئه

رویکرد تئوری توطئه در خصوص کودتا به‌رغم نگارنده، از آن جهت به‌رویکرد غالب به‌ویژه در میان عامه مردم تبدیل شد که فهم آن ساده‌تر بوده و پژوهشگر را از تلاش برای درک یا کشف روابط و دلایل پیچیده‌تر بی‌نیاز می‌کرد. به‌عبارتی این رویکرد از آن جهت عامه‌پسند بود که با فهم عامه‌سختی بیشتری داشت. به‌هرحال بر

این رویکرد (توطئه انگلیس بودن کودتا)، نقدی‌های متعددی وارد است، که در زیر به‌برخی از مهم‌ترین آنها اشاره می‌نماییم:

۱- اولین سؤال و یا ابهامی که طرفداران رویکرد تئوری توطئه آن را بی‌پاسخ گذاشته‌اند، این است که بر چه اساس و معیاری رضاخان برای کودتا انتخاب شد؟ آیا چون به‌رغم آنها، به‌گفته آبرونساید، رضاخان فردی شجاع و نترس بود کفایت می‌کند؟ آیا در ایران ۱۰ تا ۲۰ میلیون نفری آن روز فقط رضاخان فردی شجاع و نترس بود؟ چگونه است که انگلستان برخی از اعضای اصلی کودتا را از میان کسانی انتخاب نمود که سابقه خصومت و درگیری مسلحانه با قوای انگلیس داشتند به‌عنوان مثال ماژور مسعود خان کیهان که وزیر جنگ دولت کودتا بود خود از افسران کمیته مقاومت ملی در کرمانشاه بود که در جنگ جهانی اول به‌فاصله اندکی پیش از کودتا در مقابل نیروهای متفقین در ایران مبارزه می‌کردند و بعدها به‌عثمانی پناهنده شد و بعد از برگشت باید بپذیریم که سریعاً جزو تیم کودتا از سوی کلنل اسمایس برگزیده شد.^(۱۷) و ماجرای کاظم‌خان سیاح حتی جالب‌تر از مسعودخان کیهان است، چرا که پیش از کودتا نامبرده حتی قرار بود توسط انگلیسی‌ها اعدام شود. سؤال دیگر آن است که اگر رضاخان مدنظر انگلستان بود چطور سید ضیاء بالاتر از او قرار گرفت؟ آیا سید ضیاء هم عامل انگلستان بود در صورتی که جواب مثبت باشد ابهام بعدی پیش می‌آید: اول اینکه پس چرا انگلستان تنها بعد از ۹۰ روز او را تنها گذاشت و از او حمایتی به‌عمل نیاورد؟ ابهام دوم اینکه اگر سید ضیاء عامل انگلیس بود با توجه به‌اینکه او بالاتر از رضاخان قرار گرفت، پس باید چنین نتیجه گرفت که جایگاه سید ضیاء در طرح انگلستان بالاتر از رضاخان بوده است. در واقع می‌توان گفت که نقطه محوری طرح انگلیسی کودتا، اساساً از اول سید ضیاء بوده است و رضاخان یا اصلاً مورد توجه انگلستان نبوده است یا در صورت قضاوت خوشبینانه، رضاخان هدف درازمدت آنها نبوده بلکه هدف درازمدت، سید ضیاء بوده است. حسین مکی با مفروض دانستن همکاری انگلیس‌ها در کودتا، - البته بدون ارائه اسناد و مدارک - معتقد است که شخص سید ضیاء برای کودتا انتخاب شد و دیگر آنکه بر طبق مستندات قبل از رضاخان افراد دیگری برای همکاری با سید ضیاء مدنظر انگلستان بودند، از جمله فضل‌اله خان، غلامرضا خان، محمد صادق خان سردار مخصوص و چند نفر دیگر که به‌آنها پیشنهاد فرماندهی قوای قزاق از قزوین به‌تهران شده بود، اما آنها نپذیرفتند و نهایتاً قرعه به‌اسم رضاخان افتاد.^(۱۹، ۲۰)

در اینجا چند نکته قابل تأمل وجود دارد:

اول: اینکه مکی، همکاری انگلیسی‌ها در کودتا را بدیهی و مفروض می‌گیرد و لذا خود را بی‌نیاز از اثبات این موضوع - که اهمیت زیادی دارد - می‌داند و توضیح مبسوط و قانع‌کننده‌ای که ارائه اسناد و مدارک در این خصوص باشد را ارائه نمی‌دهد.

دوم: حتی در صورت صحت مفروضات مکی، باز هم آن‌گونه که خود می‌گوید گزینه اول و مناسب برای کودتا در نظر انگلیسی‌ها سید ضیاء است و فرماندهی قوای قزاق از قزوین به‌تهران از فرعیات موضوع اصلی است. سوم: حتی برای این موضوع فرعی - فرماندهی حرکت قزاق از قزوین به‌تهران باز رضاخان گزینه اول نبوده است و پس از چندین پیشنهاد، نظر کودتا چپان انگلیسی تقریباً بالاجبار و ناچاراً به‌سوی رضاخان معطوف می‌شود.

چهارم: نتیجه‌ای که از ۳ بند بالا گرفته می‌شود آن است که رضاخان در ابتدا جزو برنامه کودتا نبوده است، حتی معرفی کابینه اول سید ضیاء، رضاخان هیچ جایگاهی ندارد و وزیر جنگ مسعودخان کیهان معرفی شد، چه رسد به اینکه او را از ابتدا برای نجات ایران و پادشاهی و ... در نظر گرفته باشند. آن کسی که به‌رغم کودتای چپان - عناصر داخلی یا انگلیسی‌ها - قرار بود ایران را نجات دهد، سید ضیاء بود و نه کس دیگری، پس از ابتدا بحث دست‌نشانده‌گی رضاخان به انگلستان منتفی است.

۲- چطور ممکن است بپذیریم که انگلستان نقشه‌ای چندین ساله کشیده که رضاخان را در پس سپری به نام سیدضیاء به‌صحنه بیاورد و بعد از هزاران فراز و نشیب تحولات سیاسی او را به‌وزیر و نخست‌وزیر و سپس پادشاه مقتدری تبدیل نماید که برای سال‌های متمادی حافظ منافع انگلستان باشد؟ آیا انگلستان چهار سال تمام تحولات ایران را (۱۳۰۴-۱۲۹۹) به‌گونه‌ای جهت می‌داد که در نهایت به‌سلطنت مقتدر رضاشاه ختم شود. آیا باید بپذیریم که تمام حوادث سیاسی ایران در خلال این چهار سال که - منتهی به‌پادشاهی رضاخان شد - حتی به‌عنوان مثال نخست‌وزیری قوام‌السلطنه جزو نقشه و طرح طویل‌المدت انگلستان بوده است؟ چطور می‌توانیم بپذیریم روی کار آمدن قوام‌السلطنه‌ای که به‌صراحت متمایل به‌امریکا بود، جزو نقشه انگلستان بوده است. اگر نپذیریم آن‌وقت باید قبول کنیم که اساساً طرح و نقشه‌ای - طرحی که انتهای آن پادشاهی رضاخان باشد - در کار نبوده است. واقعاً کار دشواری است که چنین هوش و فراستی برای طراحان انگلیسی قابل باشیم که حوادث چهار سال آینده ایران را (۱۳۰۴-۱۲۹۹) به‌دقت پیش‌بینی، کنترل و جهت‌دهی نمایند.

خود سید ضیاء در این باره می‌گوید:

«اگر بخواهیم معتقد شویم که مأموران نظامی و سیاسی انگلیسی که مأمور پخت و پز این فرد قزاق بوده‌اند از همان ملاقات اول توانسته باشند آینده عجیب رضاخان آن روز و سردار سپه فردا و رضاشاه پهلوی پس فردا را پیش‌بینی کند یا لامحاله لیاقت و فعالیت‌های آنها را تفرس نمایند، هوش ماورالطبیعه برای آنها [انگلیسی‌ها] قائل شده‌ایم که خود آنها هم مدعی آن نیستند.»^(۲۱)

۳- مهم‌ترین سند طرفداران تئوری توطئه، نامه اردشیر ریپوتراست، حتی اگر شبهات موجود در صحت و اعتبار این سند را کنار بگذاریم و سندیت آن را بدون هیچ شبهه‌ای بپذیریم، باز این سند به‌تنهایی برای اثبات انگلیسی بودن کودتا کفایت نمی‌کند. محتوای نامه ریپوتر درباره ذکر برخی ویژگی‌های مثبت رضاخان از سوی ریپوتر برای آیروساید است.^۱ که این مسئله حتی در صورت واقعیت لزوماً به‌معنای انگلیسی بودن کودتا و دست‌نشانده بودن رضاخان و مهره انگلیسی بودن او نیست.

این در حالی است که حتی آیروساید هم خود در خاطراتش می‌گوید که (برخلاف ادعای ریپوتر) رضاخان را کلنل اسمایس به‌او معرفی کرد.^(۲۲)

سیروس غنی با تردید در اعتبار این سند، انتشار آن را سیاست جدید انگلستان برای نزدیکی به‌ایران قدرتمند در اوایل دهه ۱۳۵۰ می‌داند، او می‌گوید:

«... انتشار یادداشت‌های ژنرال آیروساید از طرف پسرش و نیز در آوردن سندی موسوم به «آخرین شهادت‌نامه

۱. تصویر وصیت‌نامه تحت شماره ۴۷۳۰۷ الی ۴۷۳۲۵ در مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران موجود است.

و وصیت» اردشیر ریپوتر - هر دو در ۵۱-۱۳۵۰ اتفاق افتاد - یعنی زمانی که محمدرضا در اوج قدرت بوده و از موفقیت جهانی برخوردار بود با افزایش درآمد نفت ایران، بریتانیا علاقه وافر یافت. تامیزان صادرات خود را به کشور ما از دیداد بخشید. اکنون از نظر بریتانیا بسیار سودبخش بود که خود را با به قدرت رسیدن خاندان پهلوی و پیدایش ایران نوین پیوند دهند.^(۳۳)

۴- رضاخان میرپنج قبل از آنکه از سوی انگلستان برای کودتا انتخاب شود، خود در فکر کودتا و اصلاح اوضاع نابسامان ایران بود آن هم نه به وسیله و کمک انگلیسی‌ها بلکه با کمک آلمانی‌ها. مدارکی موجود است که نشان می‌دهد رضاخان با سفارت آلمان در تهران تماس گرفته و خواهان حمایت و مساعد آلمان برای انجام تحولات سیاسی زیر بنایی در ایران شده است. آن گونه که کحال زاده (منشی وقت سفارت آلمان) می‌گوید، ظاهراً او رابط رضاخان با سفارت آلمان بوده است. او ماجرا را به تفصیل شرح داده است و از جمله رضاخان در این دیدار به کمال زاده می‌گوید:

«بعد از انقلاب روسیه، وضعیت افسران روسی به کلی تغییر کرده و انضباطی سخت در قزاقخانه نیست و به خوبی مشهود است که دیگر مقررات و نظامات به سختی سابق نیست، در صورتی که می‌توان از این عده نظامی یک قشون منظم که صرفاً تابع دولت ایران باشد، تشکیل داد و طناب اسارتی را که تا به حال از طرف روس و انگلیس به دست و پای دولت‌های ایران بسته بود و حالیه [اکنون] فقط انگلیس‌ها دو سر آن طناب را به سختی نگه داشته‌اند پاره کرده و از حکومت‌های ملی پشتیبانی کامل کرد که بدانند اصلاحات اساسی بکنند. تا کی دولت‌ها باید دست نشاندگان این دو همسایه باشند و نتوانند با سایر دول بزرگ دنیا رابطه داشته و از آنها برای ترقی ملت استفاده کنند ... به «مسیو زمر» از قول من سلام برسانید و بگویید برای ایجاد یک مملکت بی‌طرف حقیقی دولت امپراطوری آلمان مساعدت نماید که من قزاقخانه را قبضه کرده بقیه صاحب‌منصبان روس را از قزاقخانه خارج کرده و دست انگلیسی‌ها را هم کوتاه کنم.» و نهایتاً نامه اعلام حمایت امپراطور آلمان به وسیله مأمور مخفی آلمان «مسیو ویلهلم لیتن» به رضاخان تسلیم شد.^(۳۵)

۵- اگر بپذیریم که کودتا و طرح ایجاد یک حکومت مقتدر در ایران به وسیله رضاخان، یک نقشه کاملاً انگلیسی از پیش تعیین شده بود، پس چگونه است که - آن گونه که طرفداران این رویکرد مدعی‌اند - آبرونساید با رضاخان دو شرط می‌گذارد: اول اینکه از پشت به ارتش انگلستان - در حال خروج از ایران - حمله نکند. دوم به سلطنت احمدشاه وفادار باشد.^(۳۶) این دو شرط - در صورت صحت - نشان می‌دهد که اولاً انگلستان و آبرونساید هیچ گونه اعتمادی به رضاخان نداشتند که در این صورت این سؤال باقی می‌ماند که با این همه بی‌اعتمادی پس چگونه او را برای آینده ایران برگزیدند، شرط دوم بیانگر آن است که آبرونساید اساساً هیچ خواب و خیال درازمدتی برای ایران و رضاخان نداشته است، چون تلاش دارد که ساختار حکومت احمد شاه محفوظ بماند. آبرونساید سپس به کلنل اسمایس می‌گوید: «بگذار او (رضاخان) راه بیفتد» «غنی» معتقد است: «عبارت» «بگذار او راه بیفتد» در اینجا می‌تواند دو معنا داشته باشد: ممکن است معنی آن صرفاً این باشد که رضاخان به زودی از سرپرستی و نظارت افسران آزاد می‌شود و می‌تواند هر طور که صلاح بداند قزاق‌خانه را اداره کند، اگر این تفسیر را بپذیریم طبعاً به این

نتیجه می‌رسیم که آبرونساید هیچ خبری نداشت که رضاخان در فکر کودتاست یا می‌خواهد با اقدامی حکومت تهران را سرنگون کند.^(۲۷)

ع- اگر طرح کودتا توطئه‌ای انگلیسی بود چه ضرورتی داشت که دولت کودتا اقدام به دستگیری بهترین دوستان انگلستان در ایران - از جمله نصرت‌الدوله فیروز فرمانفرما - نماید. و اساساً اگر طرح کودتا انگلیسی بود چگونه انگلستان از دوستان دیرینه خود در ایران که سابقه خدمات بیشتری داشتند از جمله همین - فیروز فرمانفرما - جهت اینکار استفاده نکرد؟ آیا شایسته‌تر و مطمئن‌تر از سید ضیاء و یا رضاخان نبودند؟

۷- اگر طرح کودتا نقشه و توطئه انگلیسی بود پس چگونه کودتا در اولین اقدام خود دست بر لغو قرارداد ۱۹۱۹ می‌زند، قراردادی که محور منافع سیاسی دولت انگلیسی را در ایران در آن مقطع تشکیل می‌داد و آن همه برای آن هزینه کرده بود. خود سیدضیاء در این‌باره گفته است:

«گفتند کودتا انگلیسی بود و این کودتا را انگلیسی‌ها کردند قضیه خیلی مضحک است انگلستان برای اجرای قرارداد کودتا نکردند. برای القای آن چرا کودتا می‌کنند، مردم بشنوید و تعجب کنید.»^(۲۸)

کرزن حتی راجع به ادعای انگلوفیل بودن سیدضیاء هم شک می‌کند. زمانی که در اواخر فروردین ۱۳۰۰ دولت سید ضیاء تلاش می‌کند مستشاران مالی آمریکا (مورگان شوستر) را برای ریاست بانک کشاورزی دعوت کند، کرزن به‌نرمن هشدار می‌دهد که این کارها عواقب وخیمی برای منافع بریتانیا دارد. ایجاد بانک جدید به‌بانک شاهی لطمه می‌زند و استخدام اتباع امریکایی در وزارت پست و تلگراف برای مصالح انگلستان که مالک خط تلگراف هند و اروپاست، بی‌مخاطره نیست کرزن در خاتمه می‌گوید که «مقاصد رئیس‌الوزراء» [سیدرضا] انسان را نسبت به ادعای انگلوفیل بودن او سخت به‌شک می‌اندازند.»^(۲۹)

چرچیل - کارمند وزارت‌خارج - نیز روز بعد از کودتا - در تحلیلی می‌گوید:

«کل ماجرا ظاهراً توطئه‌ای بوده زیر سر سید ضیاء، رئیس‌الوزراء جدید احتمالی. او ستایشگر کرنسکی است [رئیس دومین دولت موقت بعد از انقلاب فوریه روسیه] شخصیت او برایش عزیز است و سعی می‌کند از او تقلید نماید.»^(۳۰)

برای همین بدبینی کرزن هیچ‌گاه حاضر نشد - با وجود درخواست‌های مکرر نورمن و دیگران در تهران - از سیدضیاء حمایت کند چرا که نورمن و همکارانش نگران قدرت گرفتن پنهانی رضاخان در قبال سید ضیاء بودند و نکته بعدی آنکه چرا انگلستان بعد از گذشت ۱۵ روز کابینه سید ضیاء را به رسمیت شناخت. این مسئله بیشتر از آنکه انگلیسی بودن کودتا را برساند، بیشتر نشان‌دهنده غافلگیر شدن انگلستان از وقوع کودتاست.

۸- اگر کودتا انگلیسی بود، پس چرا عامل کودتا (رضاخان) مورد حمایت کامل روسیه (به‌ویژه سفیر جدید آن کشور در تهران «تئودر روتشتین») بود، به‌طوری که همین مسئله، نورمن - سفیر انگلیس در تهران را نسبت به رضاخان بدبین کرده بود. غنی می‌گوید: در گزارش‌های اولیه نورمن به کرزن جز اشاره‌ای گذرا به رضاخان به‌عنوان «افسری لایق و درست بدون جاه‌طلبی سیاسی»، ذکر دیگری از او نشده است. اما اندکی بعد وقتی رضاخان سد راه سید ضیاء در استخدام افسران انگلیسی شد و به‌ویژه هنگامی که سید ضیاء مجبور شد او را وزیر جنگ کند نورمن بر ضد رضاخان برخاست. نورمن در بقیه روزهایی که در تهران ماند رضاخان را مرتب تحقیر کرد و وی را هواخواه

سفیر تازه شوروی و وابسته نظامی آن کشور خواند. پس از برکناری سید ضیاء در ۴ خرداد ۱۳۰۰ بر دشمنی نورمن با رضاخان افزود. گزارش شد که رضاخان علناً ضدانگلیسی است و در تماس نزدیک با رتشتین کار می‌کند و چند روز بعد به او تهمت زدند که «مرتب با رتشتین جلسه دارد و همچنین روزی دو ملاقات با وابسته نظامی شوروی.» نورمن رضاخان را دهاتی می‌خواند، آدمی که هیچ خارجی طبقه بالایی با او معاشرت نمی‌کند^(۳۳)

۹- اگر کودتا طرح انگلیسی بود پس چگونه است که نورمن - سفیر وقت انگلستان در تهران - از وقوع کودتا بی‌اطلاع بود - او بعد از ظهر همان روز چند ساعت قبل از کودتا - به گردش رفته بود آیا باید بپذیریم که کودتا از سوی برخی نمایندگان دولت انگلستان در ایران (آیرونساید - وزارت دفاع) انجام شده و سفیر آن کشور از وقوع آن بی‌اطلاع است؟ آیا این همه ناهماهنگی میان نمایندگان رسمی انگلستان در ایران عجیب نیست؟ نیکی کدی در این باره می‌گوید: «وقتی نیروهای رضاخان به قصد کودتا به تهران نزدیک شدند، نورمن تعجب کرد، اما به رئیس سوئدی پلیس توصیه کرد دخالت نکند.» و ادامه می‌دهد «از قرار معلوم نورمن از کودتا تعجب کرده بود و نمی‌دانست رهبران کودتا چه هدفی را دنبال می‌کنند»^(۳۴) نورمن - وزیرمختار انگلستان چند ماه بعد پس از شکوه‌های فیروز میرزا از انگلستان به خاطر بازداشت توسط سیدضیاء وزیرمختار انگلستان نوشت: «هرچه انسان تلاش می‌کند نمی‌تواند ایرانیان را متقاعد کند که کودتا زیر سر انگلیس نبوده است.»^(۳۵)

۱۰- از فردای کودتا، رضاخان همواره موضعی که اتخاذ می‌کرد نه تنها هیچ قرابتی با خواسته‌ها و منافع انگلستان نداشت، بلکه اکثراً در جهت عکس خواسته‌های انگلستان بود، به نحوی که امروزه با مرور این مواضع و اقدامات رضاخان، بیشتر از آنکه شایعه انگلیسی بودن او به ذهن متبادر شود، برعکس بیشتر ضدانگلیسی بودن او در ذهن قوت می‌گیرد. به عنوان مثال در زیر به چند مورد از این اقدامات اشاره می‌نماییم:

• مخالفت رضاخان با تصمیم سید ضیاء مبنی به استخدام افسران انگلیسی و تفویض قدرت اجرایی به آنها، رضاخان اظهار داشت که این کار «معادل فروختن روح ملت - یعنی ارتش - به خارجی‌هاست»^(۳۶) کما اینکه سابقه اقدامات رضاخان نسبت به اخراج افسران خارجی در ایران که نشان‌دهنده روحیه ملی‌گرایی او بود - به جریان اخراج کلرژه باز می‌گشت. ضمن اینکه باید توجه داشت ماجرای کلرژه در ۱۲۹۶ بود و در آن تاریخ هنوز آیرونساید به ایران نیامده بود. غنی می‌گوید: «رضاخان می‌خواست تمامی قوای نظامی را یک کاسه کند و فرماندهی آنها را به افسران ایرانی بسپارد، حال آنکه سید ضیاء هنوز در فکر استخدام افسران انگلیسی برای فرماندهی قزاق‌ها و افسران سوئدی برای فرماندهی ژاندارمری بود». رضاخان در مخالفت با اقدام سید ضیاء جهت استخدام افسران انگلیسی می‌گوید:

«از دید سرباز ایرانی میان افسر انگلیسی و افسرتزاری سابق تفاوتی نیست هیچ کدام را نمی‌خواهد. افسران ایرانی می‌پرند اگر بنا بود قشون همچنان در قبضه افسران خارجی بماند برای چه خود را به خطر انداختیم. برای چه کودتا کردیم؟»^(۳۷)

نورمن در ادامه مخالفت‌های خود با رضاخان می‌نویسد:

«سردار سپه هنوز در موقعیتی است که می‌تواند حرف خود را به کرسی بنشانند و وزیر جنگ و فرمانده کل

سپاه هم باقی می‌ماند، برخورد سردار سپه با افسران انگلیسی مأمور به خدمت در دیویزیون قزاق همه روز وخیم‌تر می‌شود. نه تنها ظاهراً نمی‌خواهد به آنها اختیارات اجرایی بدهد، بلکه این‌طور که از قرائن برمی‌آید می‌خواهد زیر امضای قرارداد آنها نیز بزند.^(۳۸)

• علمای اخراجی از عراق توسط انگلستان، با استقبال و حمایت رضاخان در ایران مواجه شدند. در سال ۱۹۲۳ رضاخان پذیرای آیت‌الله شیخ محمد حسین نائینی و آیت‌الله سیدابوالحسن موسوی اصفهانی شد که بریتانیا از نجف و کربلا اخراجشان کرده بودند.^(۳۹)

• رضاخان اقدام به سرکوبی شیخ خزئل در خوزستان نمود که این اقدام کاملاً برخلاف منافع انگلستان [و در ابتدا] مورد مخالفت آن کشور قرار گرفت. نخستین دستور کتبی کرزن به لورین (سفیر انگلستان در تهران بعد از نورمن) پس از ورود او به تهران این بود که «نفوذ خود را به‌خوابان تحکیم بخشید تا اینها از رخنه قزاق‌ها به جنوب غربی جلوگیری کنند. حضور آنها را در مناطق نفتی باید به هر قیمتی شده مانع شده ...»^(۴۰)

«لورین از رضاخان خواست تا خودمختاری خزئل را بپذیرد و سربازانش را به جنوب اعزام نکند. رضاخان پاسخ مسالمت‌آمیزی داد، اما سربازانش عازم جنوب شدند.»^(۴۱) آرنولد ویلسن (رئیس انگلیسی پالایشگاه آبادان) در ۴ فوریه ۱۹۲۳ (۱۵ بهمن ۱۳۰۲) گزارش داد که سردار سپه سخت مخالف هر خانی است که دوست بریتانیاست و کرزن به لورین هشدار داد که «ارتش ملی رضاخان برای از میان بردن دوستان ما، درست شده است»^(۴۲)

به‌طور کلی از کودتا تا پادشاهی رضاخان، ایران صحنه آشفتگی دیپلماسی انگلستان در مقابل سیاست‌های تمرکزگرایی رضاخان است. نماد این تضاد در نظریات متفاوت لورین و کرزن متجلی است، در این زمان انگلستان از ترس موضع‌گیری روس‌ها در شمال (بلشویک‌ها) نمی‌تواند در مقابل رضاشاه ایستادگی کند و یا احیاناً برای اعمال فشار بر رضاخان، جنوب ایران را اشغال نماید.

• پلیس جنوب که بازوی اجرایی اعمال سیاست‌های تحمیلی انگلستان در جنوب ایران بود، در اواخر سال ۱۹۲۱ به‌دست رضاخان منحل گردید.

• نحوه برخورد رضاخان با نمایندگان انگلستان عمدتاً بیانگر آن است که نه تنها هیچ‌گونه ضعف و سستی و وابستگی یا دست‌نشانده‌گی در رفتار رضاخان مشهود نیست، بلکه برعکس، اقتدار، استقلال و صلابت، در رفتار رضاخان در برابر نمایندگان انگلستان مشخص است. به‌عنوان مثال در زیر یکی از این موارد ارائه می‌گردد:

«عصر یکی از روزها مستر هوارد، رئیس سیاسی سفارت انگلستان استدعای شرفیابی کرد [رضاخان] به‌قدری ناراحت و عصبانی شدند فریاد زدند که من روز، رغبت نمی‌کنم ریخت شما را بینم حالا شب می‌خواهید پیش من بیایید - در هر حال [رضاخان] فرمودند همان چهارشنبه که مخصوص خارجی‌هاست - و در روز دیگر بود - بایدید»^(۴۳)

۱۱- مستندات دال بر سردرگمی انگلستان در برابر رضاخان و تردید انگلستان از اتخاذ موضعی مشخص در برابر رضاخان، موجود است که نظریه دست‌نشانده بودن رضاخان برای کودتا و طرح انگلستان برای پادشاهی نیرومند او را، به‌چالش می‌کشد. از جمله این مستندات می‌توان به‌موارد زیر اشاره کرد:

• نمایندگان دولت انگلستان از ابتدا نظر مساعدی راجع به رضاخان نداشتند به‌طوری‌که گفته شده سید ضیاء بعد

از آنکه تمایل پیدا کرد رضاخان را به سمت وزارت جنگ منصوب نماید «نورمن در گزارش خود از کودتا به کرزن، از عوامل کودتا تحت عنوان «توطئه گران» نام می برد و از نقش مرموز و مشکوک سردار همایون (فرمانده وقت قزاقخانه) در کودتا صحبت می کند. کرزن صبح روز کودتا از اینکه دوستان انگلیس در ایران دستگیر می شوند و او کاری نمی تواند بکند شکایت دارد. نورمن می گوید تمام جهانیان تصور می کنند ما [کودتا را] در ترتیب داده ایم، تکیذی‌های من بی اثر بوده است ولی من از بازداشت ایرانیان طرفدار انگلیس بخصوص فرمانفرما ناراحتم»^(۴۴) به طوری که گفته شد سید ضیاء بعد از آنکه تمایل پیدا کرد رضاخان را به سمت وزارت جنگ منصوب نماید. وابسته نظامی انگلستان او را به سبب بی سواد و نداشتن دانش نظامی فراتر از میزان لازم برای صاحب منصبی جزو دیویزیون قزاق، برای این کار نامناسب می دانست. در اواخر اردیبهشت ۱۳۰۰ با قدرت گرفتن بیشتر رضاخان، وقتی نورمن ناامید از تداوم ریاست الوزرای سید ضیاء شد گزارش داد، که از هنگام عقب نشینی قوای انگلیس، وزیر جنگ (رضا) دیگر از ما واهمه ندارد، سفارت انگلستان دیگر قدرت روی کار آوردن و بر کنار کردن کابینه‌ها را ندارد.^(۴۶)

• انگلستان از ابتدا به رضاخان با بدبینی نگاه می کرد و او را عنصر وابسته به روسیه می دانست «کرزن رضاخان را وابسته و سرسپرده سفارت روس می دانست و لذا قویاً از وزارت خارجه می خواست که هیچ گونه وامی به دولت ایران داده شود تا رضاخان کنار گذاشته شود.»^(۴۷) جرج چرچیل، کارشناس وزارت امور خارجه در امور ایران نیز همه چیز را زیر سر وزیر مختار شوروی در ایران می دانست، او نوشت: «ظاهراً رضاخان به دام دسیسه بازی‌های آقای روتشتین افتاده است» با این وجود او رضاخان را موقتی می پنداشت: «فکر نمی کنم که شاه به رضاخان بیشتر از سید ضیاء اعتناء داشته باشد و دیری نخواهد کشید که او هم تبعید شود».^(۴۸)

همان گونه که از جملات چرچیل مشخص است انگلیسی‌ها به رضاخان بسیار بدبین بوده و خوشبینانه منتظر بودند که رضاخان هم زودتر از گود سیاست کنار رود. بدیهی است که این طرز تفکر هیچ سختی با رویکرد توطئه انگلستان در سر کار آوردن رضاخان و طرح کودتا ندارد. بعد از تثبیت رضاخان در جایگاه وزارت جنگ و فرماندهی کلی قشون و با قدرت گرفتن رضاخان از یک سرباز گمنام به یک قهرمان ملی، نورمن در (۲۵ می ۱۹۲۱) اظهار نگرانی کرد و روز بعد در لندن، کرزن از سرعت تبدیل افسری بدون جاه طلبی سیاسی به یک دیکتاتور نظامی تقریباً تمام عیار، متحیر شد.^(۴۹) «سرپرستی لورین» - جانشین لورین - در اولین گزارش خود به کرزن، رضاخان را این گونه توصیف کرد:

«سرباز پر عزم و ماجراجو ولی بی سواد، دور می بینم که بتوانم با او کنار آیم از مسائل کشور بیزار است، زور آزمایی بین او و قوام محتمل است. چنانچه چنین اتفاقی بیفتد من کنار می ایستم».^(۵۰) او اعتراف کرد انگلستان در مورد ایران سردرگم است و سیاست روشنی ندارد. او نوشت:

«وزارت خارجه بریتانیا پس از کودتای ۱۳۹۹ خط مشی روشنی در ایران نداشته است ... ظاهراً نمی دانیم که چه می خواهیم» و در گزارشات بعدی هم می نویسد: «خیال نمی کنم بیش از این بتوان بی طرف نشست».^(۵۱) این سوءظن‌ها تنها زمانی کاهش یافت که سرکوبی نهضت جنگل به دست رضاخان انجام شد و تا حدودی

خیال انگلیس‌ها از بابت نفوذ بلشویک‌ها راحت گردید. لورین، سفیر جدید که از این موضوع بسیار مسرور بود در ۱۹۲۳ (۱۳۰۱) نوشت: «من خطر بلشویسم را در ایران یقیناً دفع شده می‌پندارم و این نتیجه بدون رضاخان حاصل نمی‌شد» حال بعد از کاهش بی‌اعتمادی انگلستان به رضاخان، به تدریج سفارت انگلستان متوجه یک نوع «هماهنگی اتفاقی» در سیاست‌های انگلستان با اقدامات رضاخان گردید که موجب شد تا لورین در جلب اعتماد کرزن نسبت به رضاخان بکوشد. این «هماهنگی اتفاقی» به زعم انگلستان در موارد زیر بود:

«منافع اساسی ما ایجاب می‌کند که حکومت مرکزی با ثبات و قدرتمندی در ایران در برابر نفوذ روسیه و تبلیغات کمونیستی وجود داشته باشد، در مسیرهای تجارتي نظم برقرار کند، در مناطق نفتی و استان‌های سرحدات بلوچ و افغان امنیت پدید آورد و فعالیت‌های ضدبریتانیایی روحانیون و مطبوعات را کنترل کند، به نظر می‌رسد که رضاخان به سوی چنین هدف‌هایی می‌رود، اگر در راه رسیدن به این هدف‌ها گاه به بعضی از منافع کوچک بریتانیا صدمه می‌زند، شاید به نفع ما باشد که گهگاه چشم فروبندیم تا مواضعمان را در نقاط حیاتی، مناطق نفتی خلیج و مرزهای پهناور عراق تقویت کنیم». لورین سپس می‌کوشد تا کرزن را متقاعد کند که به رضاخان اعتماد نماید. او در گزارش خود از اوضاع ایران می‌نویسد: ما باید زود تصمیم بگیریم که آیا با سیاست‌های تمرکز قدرت - ولو آنکه مستلزم اعمال قوه قهریه باشد - مخالفت بورزیم و یا برعکس از آن جانبداری کرده و کوشش نماییم که با پشتیبانی عاقلانه و خردمندانه، آن را به مجرای بی‌خطر سوق دهیم، من خود قویاً موافق مشق اخیر هستم».^(۵۲)

بنابراین آنچه مشخص می‌باشد آنست که انگلستان در ابتدا به رضا خان بی‌اعتماد بود ولی در اثر آن چیزی که ما در اینجا آن را «هماهنگی اتفاقی» میان سیاست‌ها و منافع انگلستان از یکسو و اقدامات رضاخان از سوی دیگر، می‌نامیم، این دیوار بی‌اعتمادی به تدریج بعد از آمدن سفیر جدید انگلستان (لورین) فرو ریخت و طبیعتاً این موضوع سختی با رویکرد تئوری توطئه و از پیش دست‌نشانده بودن رضاخان از سوی انگلستان ندارد. لورین در گزارش‌های بعدی خود به لندن به صراحت به استقلال رضاخان از قدرت‌های خارجی و عدم ارتباط او با سفارت انگلیس اشاره می‌کند:

«... برخی او را [رضاخان] نادرشاه ایران می‌دانند. محبوبیت او مبتنی است بر عدم وابستگی او به نیروهای خارجی و شیوه فعالانه ... در احیای ارتش ... من هیچ ارتباطی با او ندارم چون سراغم نیامده است».^(۵۴)

بنابراین توجه سفارت انگلستان به رضا شاه «به تدریج» - به ویژه بعد از آمدن لورین - محصول چند عامل بود: الف) خطر بلشویک، ب) اقتدار و لیاقت ذاتی رضاخان، پ) سرخوردگی تدریجی وزارت خارجی بریتانیا به ویژه کرزن از متحدان قدیمی و فامیل‌های بزرگ ایرانی که انگلستان سال‌ها به آنها کمک کرده بود. در مورد اخیر لورین به کرزن نوشت:

«اکثریت عظیم ملک‌ها، سلطنه‌ها و دولتها خود خواهان طماعی هستند و خدایی جز مأمون و انگیزه‌ای جز حرص و آز برای پول و قدرت نمی‌شناسند، بخشی از مشکل ما در ایران در زمان جنگ و بلافاصله بعد از آن، ارتباط ما در اذهان عام با [این] مرتجعین بوده است که همه خالصانه مورد نهایت بی‌اعتمادی و انزجارند».^(۵۵)

۴- هماهنگی اتفاقی میان سیاست‌های انگلستان و اقدامات رضاخان به عنوان مثال، سرکوب نهضت جنگل

توسط رضاخان، در راستای سیاست وحدت ملی رضاخان است، در حالی که این اقدام منافع انگلستان در خصوص جلوگیری از نفوذ بلشویک را هم - به طور اتفاقی - پوشش می‌دهد. نهایتاً لورین تلاش زیادی می‌کند تا کرزن را راضی کند که به رضاخان اعتماد نماید.^(۵۶)

- این چه برنامه از پیش تعیین شده‌ای - از سوی انگلستان - بود که در قضیه نخست‌وزیر شدن رضاخان، لورین در بهار ۱۹۲۳ از وزارت خارجه با «اصرار» خواهش کرد که بگذارد او از رضاخان برای نخست‌وزیر شدن حمایت کند.^(۵۷)
- هر چند در ابتدا خود لورین نسبت به صحت این قضیه (نخست‌وزیر شدن رضاخان) مطمئن نبود. لورین در حقیقت ابتدا مصلحت نمی‌دید، یک نظامی در مقام نخست‌وزیری باشد و در این باره تردید داشت، اما در همین زمان تحولات مهمی هم به نفع رضاخان در انگلستان حادث شد و آن اینکه، کرزن که تا آخر مخالف رضاخان بود کنار رفت. در دسامبر ۱۹۲۳ محافظه‌کاران در انتخابات پارلمان انگلستان شکست خوردند و رمزی مک‌دونالد اولین نخست‌وزیر حزب کارگر شد. مک‌دونالد، مسؤولیت وزارت امور خارجه را نیز خود به عهده گرفت و کرزن عمداً از سیاست کنار رفت، کنار رفتن کرزن از سمت سیاست خارجی انگلستان برای رضاخان گشایشی محسوب می‌شد.
- در قضیه تغییر سلطنت در ایران نیز رضاخان به شدت محتاط بود و از واکنش انگلستان نگران بود با وجود اینکه لورین بارها به او اطمینان می‌داد که این مسئله جزئی از امور داخلی ایران است و لندن موضع «بی‌طرفی کامل» خواهد گرفت. مالت در این باره چنین نوشت:

«قهرمان بزرگ رضاخان، نادرشاه است از اینرو جای تعجب نمی‌ماند که بخواهد همانند نادر عمل کند، برای ما دیوانگی است که در این بازی ظریف و خطرناکی که جریان دارد، وارد شویم».^(۵۸)

حسن‌خان مشاورالملک وزیرخارجه ایران - در ۲۰ اکتبر ۱۹۲۳ نظر دولت بریتانیا را در مورد تغییر سلسله قاجار، از لورین جویا شد. لورین گفت که بریتانیا جانب کسی را نمی‌گیرد. این اظهارنظر برای رضاخان به قدر کافی روشن نبود. روز بعد مشارالملک به لورین اطلاع داد که رضاخان می‌خواهد شُر قاجاریه را بکند، اما از موضع [لندن] نگران است. او سکوت را علامت عدم تأیید می‌داند. «لورین جواب داد: من شخصاً نمی‌فهمم رضاخان غیر از موضع بی‌طرفانه و دوستانه ما مبنی بر عدم مداخله کامل دیگر، طالب چه چیزی است».^(۶۰)

- با تمام اعتمادی که لورین به رضاخان کرده بود، اما باز این سیاست انگلستان تداوم نیافت و نیکلسن (جانشین لورین) دوباره به رویه بی‌اعتمادی زمان کرزن برگشت. نیکلسن، رضاشاه را فردی «مرموز، شکاک و بی‌سواد» می‌دید که اصلاً نمی‌تواند واقعیت‌های اوضاع را دریابد یا به نیروی خصومتی که برانگیخته است، پی‌برد.» در ۱۹۳۲ وزارت خارجه انگلستان از رضا شاه به عنوان «وحشی کودن تیپ گروه‌بان‌ها» یاد کرد و یک سال بعد او را دیوانه تشنه خون خواند.^(۶۱)

در نهایت آخرین ابهامی که وجود دارد اینست که طرح مثلاً انگلیسی پادشاهی نیرومند انگلستان برای ایران با نقشه جمهوری توسط رضاخان منافات دارد.

- بنابراین با توجه به موارد متعدد ابهاماتی که در خصوص کودتا وجود دارد و تردیدها و سؤالات بی‌پاسخی که در بطن تئوری توطئه درباره نقش انگلستان در کودتای ۱۳۹۹، وجود دارد این نظریه به راحتی قابل پذیرش نمی‌باشد.

نگارنده معتقد است که در مرحله نخست قبل از کودتا عوامل کودتا و به‌ویژه رضاخان (البته به‌شرط صحت و اعتبار خاطرات آبرونساید) به‌واسطه شایستگی فردی توانسته‌اند برخی حمایت‌های عوامل ارتش انگلستان در ایران را که البته بدون هماهنگی با لندن و خودسرانه انجام گرفته بود، برای کودتا جلب نمایند. اما در این مسئله در طول سال‌ها - به‌واسطه ذهنیت توطئه موجود در جامعه ایران - بسیار اغراق شد. در مرحله بعد به‌واسطه آنچه که ما آن را «هماهنگی اتفاقی» میان اقدامات رضاخان - بعد از کودتا - و منافع انگلستان در ایران می‌نامیم، باعث همراهی نسبی و خودداری از مخالفت انگلستان با رضاخان گردید. بنابراین ریشه‌های کودتا را نه در طرح و برنامه و نقش‌های که در لندن طراحی گردید، بلکه در مجموعه عوامل داخلی باید جستجو نمود که نقش لندن در میان آن جزئی، فرعی و مسئله‌ای حاشیه‌ای است.

زمینه‌های داخلی کودتا

آنچه که در اینجا ما به آن قائل هستیم تحول گفتمان سیاسی و ظهور گفتمان جدید استقلال‌طلبی در آستانه کودتا بود که باعث فوران نیروهای اجتماعی و سیاسی محصول این گفتمان - علیه ساختار سیاسی کهنه و وابسته و در تلاش برای ایجاد یک دولت ملی مستقل - گردید. آنچه موجبات این تحول گفتمانی را پدید آورده بود وضعیت بسیار بغرنجی بود که در طول چهارده سال از مشروطه تا کودتا بر سر جامعه ایران آمد. مداخلات بیش از حد قدرت‌های خارجی در ایران به‌انحای مختلف به‌ویژه روس، انگلیس و عثمانی و اشغال ایران همراه با بی‌کفایتی و بی‌لیاقتی دربار و نخبگان سیاسی وقت، این شائبه را برای برخی از مردم به‌وجود آورده بود که ایران اصلاً فاقد دولت مرکزی در تهران است، مرزهای ایران هیچ‌گونه احترام و اعتباری نداشتند و نیروهای مهاجم به‌راحتی و بدون هیچ مشکلی نیروهای خود را به‌داخل ایران گسیل می‌داشتند. مردم، قربانیان این وضعیت نابهنجار سیاسی ایران بودند. قحطی، بیکاری، ناامنی، حکومت‌های ملوک‌الطوایفی و خودمختاری‌های ملی در سراسر خاک ایران به‌ویژه در طول جنگ جهانی اول، وضعیت نابسامانی برای جامعه ایران رقم زده بود که نظیر آن کمتر در تاریخ ایران وجود داشت. این وضعیت افکار عمومی جامعه ایران را به‌سمت مطالبه حکومتی مقتدر و مستقل از قدرت‌های خارجی سوق داد. دکتر محمدعلی کاتوزیان می‌گوید:

«رضاشاه مردی بسیار توانا بود و محصول هرج و مرج بعد از انقلاب مشروطه و ظهور ناسیونالیسم ایرانی، او هرگز عامل انگلیسی و یا هیچ قدرت دیگری نبود و برعکس تقریباً از ابتدا ضدانگلیسی بود - و مردم از وقتی او را انگلیسی پنداشتند که با رفتار استبدادی و بی‌رحمانه‌اش {آنها را} منزجر کرد. قدرت و محبوبیت او در درجه نخست نه در گرو حمایت انگلیس بود (از قضا بیشتر روسیه، شوروی از او حمایت می‌کرد) [و نه] وفاداری ارتش به‌او. [بلکه] از اینجا نشأت می‌گرفت که او رهبر تازه‌نفس و بی‌تعارفی به‌نظر می‌رسید - که برخلاف سیاستمداران سنتی اعم از محافظه‌کار یا ملی می‌توانست هرج و مرج را از میان بردارد. کشور را از تجزیه نجات دهد و صلح و ثبات را به‌ارمغان آورد که توسعه اجتماعی و اقتصادی، بدون آن امکان‌پذیر نبود غالب سیاستمداران خود بدان معترف بودند و به‌همین سبب از او حمایت می‌کردند»^(۶۲).

از جمله پیامدهای این وضع، بی‌ثباتی داخلی بود. دولت‌آبادی در این باره می‌گوید:

«در میان نمایندگان که بر قوت ملاکی {یا} با نفوذ روحانیت انتخاب شده بودند جمعی منتظر الوزراء بودند که برای رسیدن به مقام وزارت راضی نبودند کابینه‌ای بدون عضویت آنها وجود داشته باشد».^(۶۳) آمار سقوط کابینه نشان‌دهنده میزان عمیق بی‌ثباتی و نابسامانی سیاسی ایران در عصر مشروطه است، به طوری که از ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۹، ۵۱ کابینه سقوط کردند.^(۶۴) به عبارتی در این دوره چهارده ساله تقریباً هر سه ماه یک تغییر در اوضاع پیش آمده است. از اینرو می‌توان گفت که بی‌ثباتی به حدی بود که جامعه آمادگی پذیرش کودتا و یا هر اقدامی در راستای ثبات و امنیت را داشت.

افکار عمومی مردم به شدت علیه ساختار کهنه و پوسیده قاجاریه به ویژه علیه بی‌کفایتی و بی‌مسئولیتی احمدشاه بود، پادشاه در فرنگ به دنبال خوشگذرانی بود و مملکت را با همه مشکلاتش به حال خود رها کرده بود. سطح انتقادات از احمدشاه رو به روز افزایش می‌یافت، روزنامه‌ها به شدیدترین وجه و بدون رعایت موازین اخلاقی، مقالات و اشعاری در هجو احمدشاه و حکومت قاجار چاپ می‌کردند. به عنوان مثال، از جمله ابیات زیر در نقد احمد شاه به چاپ رسید:^(۶۵)

فکر شاه وطنی باید کرد	شاه ما گنده و گول و خرف است
تخت و تاج را همه ول کرده	در هتل‌های اروپا معتکف است
نشود منصرف از سیر فرنگ	این همان احمد لاینصرف است.

جان فوران می‌گوید:^(۶۶)

«سرانجام مفهوم مات شدن نیروهای اجتماعی - دولت و نخبگان داخلی، سرمایه‌های خارجی، جنبش‌های اجتماعی، کارایی خود را در تحلیل حضار نشان داد و ثابت کرد فهم رویدادهایی که به کودتا منجر شد مفهوم سودمندی است. در سال ۱۹۲۰ نیروهای مختلف، ایران را به سمت‌های مختلفی می‌کشاندند، تخلیه ایران از قوای شوروی، بی‌اطمینانی بریتانیا (مقطع جدید نظام جهانی) ضعف دولت قاجار و تکه پاره شدن جنبش‌های اجتماعی همه و همه فرصت جدیدی در اختیار رضا قرارداد».^(۶۷) فوران می‌گوید: علت موقعیت کودتای رضاخان مات شدن بازیگران داخلی و خارجی در عرصه شطرنج سیاست ایران است. به زعم او کودتا به نوعی به حالت انتظار، بلاتکلیفی و انفصال سیاسی در ایران پایان داد و نهایتاً در این شرایط بود که بسیار از ملیون و حتی روشنفکران، شعرا و نخبگان به این نتیجه رسیده بودند که برای نجات کشور کودتای نظامی ارتش ضروری است. در این شرایط فکر کودتا و اصلاح امور و تشکیل دولت ملی مستقل در ذهن اکثر نخبگان وجود داشت. مکی این وضعیت را این گونه توصیف می‌کند:

«آن روز اکثر افراد ملت از اوضاع خراب کشور ناامید شده بودند. هرج و مرج و آشفتگی و فقر همه را مأیوس کرده بود و اکثر رجال را به فکر چاره‌جویی واداشته بود، اصلاح از راه عادی و قانونی منتعم به نظر می‌رسید و افکار تند و فعال جمعاً متوجه یک تحول ناگهانی شدید بودند، همه در فکر کودتا بودند، مدرس برای کودتا نقشه می‌کشید. سردار اسعد بختیاری و عده‌ای از خوانین در چهلستون متمرکز شدند، سالار جنگ تفنگچی فراهم می‌کرد. نصرت‌الدوله با فکر کودتا می‌خواست به سرعت باد از قله‌های پربرف غرب بگذرد و به تهران برسد. سیدضیاء

با مرکز قدرت سازش می نمود و «استاروسلسکی» نیز این فکر را در سرداشت. کودتاچیان که فکر کودتا در سر می پروراندند مراقب یکدیگر بودند و فعالیت رقیبان را زیر نظر داشتند، می گویند: «سید ضیاء گفته بود اگر من کودتا نمی کردم مدرس کودتا می کرد و ما را می کشت»^(۶۸). حمداله مستوفی و دکتر غلامرضا وطن دوست ۷ گروه مختلف را نامبرده اند که قبل از کودتای ۱۳۹۹، درصد کودتا بودند. این مسئله را بهار نیز اشاره کرده است:

«در این گیرودار و بلاتکلیفی مرحوم سیدحسن مدرس به خیال کودتا افتاد، سالار جنگ با یکی از پسران بانو عظمی در ورامین با مقداری تفنگ راه افتاد و عده ای تفنگچی دور و بر خود جمع کردند ... مرحوم مدرس به خود من بعدها می گفت در آن اوقات رضاخان نزد من آمد و گفت من چندی پیش با وثوق الدوله صحبت کردم و او به من توجهی نکرد، حاضرم با شما کارکنم و همدست شویم و بر این اوضاع خراب خاتمه دهیم، می ترسم ایران بلشویک شود.» بنابراین ملاحظه می شود که فکر تغییر در هر سری دور می زده و از شاه تا شاهزاده و از علی تا عامی دریافته بودند که با این وضع شرب الیهود و اصول ریاکاری و پوشانیدن لباس ملی بر اغراض فرومایه شخصی نمی توان کار کرد و همه درصد بودند که از طریق کودتا و جمع قوای مشتت و تمرکز آنها می توان به سرمنزل مقصود رسید.^(۶۹) بنابراین ما در اینجا شاهد تعدد نقشه های نخبگان وقت جهت کودتا هستیم و این بخوبی نشان دهنده وضعیت نابسامانی هست که در آن مقطع بر اوضاع سیاسی ایران حاکم بود. پس کودتا در واقع نیاز آن مقطع تاریخی بود، نیازی که هم جامعه و هم نخبگان به خوبی آن را حس می کردند و یک ضرورت تحول اساسی و سریع (کودتا) را به عنوان راهکار اساسی این نیاز پذیرفته بودند.

پذیرش کودتا از سوی جامعه بسیار مسئله مهمی می باشد و نشانگر آنست که کودتا در راستای گفتمان سیاسی حاکم بر جامعه بوده و نه چیز دیگری، آنچه به عنوان کودتا اتفاق افتاد در واقع نیازی بود که از دل گفتمان سیاسی حاکم بر جامعه در آن مقطع می جوشید و همین باعث جذب و پذیرش کودتا از سوی جامعه بود. ایدئولوژی دوران جدید ناسیونالیسم ایرانی بود این رجعت به گذشته پرافتخار و پر عظمت ایران باستان، ایرانی که در آن حاکمیت و استقلال ملی مانع از آن بود که مرزهای ایران مورد تاخت و تاز قدرت های بیگانه قرار گیرد، ایده کشوری مقتدر و مستقل که مبرا از فساد سیاسی و مداخله گسترده قدرت های خارجی باشد. ایده ناسیونالیسم ایرانی عبارت بود از تأسیس ایرانی هم وزن با بقیه قدرت های بزرگ دارای احترام و عزت و غرور بین المللی طبعاً در متن این ناسیونالیسم ایرانی که محور گفتمان استقلال طلبی بود دیگر ایرانی ضعیف، با ساختار سیاسی فاسد، مدیریت ناکارآمد و ترسو (احمد شاه) چندپارچه و تجزیه شده و سرزمینی بی در و پیکر که هر روز عرصه تاخت و تاز و تهاجم قوای بیگانه قرار گیرد، جایی نداشت و رضاخان که از دل این گفتمان و این ایدئولوژی به وجود آمد طبیعتاً قادر نبود، خارج از این گفتمان سیاسی بیندیشید و یا رفتار نماید.

در نخستین سال های صعود رضاخان به قدرت، او اصلاح طلبی متجدد دیده می شد که می توانست به ایران وحدت ملی ببخشد و غرور و استقلال کشور را احیا کند، روشنفکران اصلاح طلب با این تصور که وی یک نیروی ثبات بخش و ملی گراست در پشت وی حلقه زدند.

دکتر رضا قدس می گوید:

«ایرانیان بر این باور بودند که دولت قوی که بتواند ثبات سیاسی و اقتصادی را آماده کند به نفع همه قشرهای جامعه است. اشراف، علما، بازرگانان و کارگران همگی از سال‌های جنگ داخلی و ستیزه‌های غربی رنج می‌بردند و به‌رخصتی که یک رهبر فرهمند اعلام کند خوش‌آمد می‌گفتند.»^(۷۳)

اما به‌نقش ناسیونالیسم و در واقع آنچه در اینجا ما گفتمان استقلال طلبی می‌نامیم بعدها کمتر در کودتا و روی کارآمدن رضاخان پرداخته شد. دکتر قدسی در این باره می‌گوید: «احتمالاً به‌خاطر سرخوردگی بعدی ملی‌گرایان ایران از شاه خودکامه، نقش ناسیونالیسم ایرانی و به‌قدرت رسیدن پهلوی اول عموماً نادیده گرفته شد.»^(۷۴)

تحت تأثیر گفتمان استقلال طلبی در آستانه کودتا در تهران گروهی از دمکرات‌ها از جمله محمدتقی بهار، شاعر و نویسنده مشهور مشروطه از حزب انشعاب کرده و تحت نام تشکیلاتی‌ها اعلام موجودیت کردند، از جمله ارگان این گروه سازمان‌یافته جدید، روزنامه نوبهار با سردبیری بهار بود. تشکیلاتی‌ها اعتقاد قوی به‌ضرورت تأسیس یک دولت قوی مرکزی داشتند که بتواند استقلال، حاکمیت و امنیت ملی را احیا نموده و تمامیت ارضی و اقتدار حکومت مرکز در مقابل تمایلات تجزیه‌طلبانه را تضمین نماید. به‌همین لحاظ، از این گروه به‌عنوان یکی از طرفداران جدی کودتا و همچنین اقدامات رضاخان در راستای احیای وحدت ملی ایران معرفی شدند.

نخبگان و نویسندگان عصر مشروطه اکنون تحت تأثیر گفتمان استقلال‌خواهی جدید به‌خیل حامیان دولت کودتا وارد شدند. به‌عنوان مثال، عارف قزوینی و میرزاده عشقی اشعار معروفی در تمجید از سیدضیاء‌الدین سرودند.^(۷۴) آنچه باعث گردید رضاخان در جامعه ایرانی پذیرفته شده و به‌رضاشاه تبدیل شود، نه طرح و نقشه انگلستان بلکه پذیرش او از سوی جامعه بود. بهار می‌گوید:

«سردار سپه شاید نه به‌فکر ریاست وزرایی و نه به‌خیال پادشاهی بود، اما افکار ناراضی و طبقه دوم [طبقه میانی] که تشنه حکومت مرکزی مقتدر بودند او را به‌پیش آوردند، تشویق کردند و او هم قدم به‌قدم با کمال تأنی پیش می‌آمد و هرکس فکر می‌کرد آن حکومت مقتدر و مرکزی همین است.»^(۷۵)

به‌فاصله کوتاهی از کودتا، اشعار زیادی در وصف تمجید رضاخان سروده شد که نشان‌دهنده پذیرش اجتماعی اوست از جمله، نسیم شمال گفت:

آن وزیر جنگ کزوی اهل تهران راضی‌اند

زینت مجلس، رضاخان است گویی نیست هست

فصل پنجم مجلس ایران زنده باد

این وزیر جنگ با نام و نشان پاینده باد^(۷۶)

وحید دستگردی می‌گوید:

علم و ادب را همین وزیر باید	پاک گهرچون وزیر جنگ رضاخان
پیل تن و شیراوژنی که برافروخت	سمیتقو از خاک کرد ولر از لرستان
لشکر ازری گسیل داشت به بوشه	سوق قشون کرد از عراق به کرمان
زین نمط آری وزیر باید به شاه	تا به سعادت شود مبدل خذلان ^(۷۷)

غنی درباره پذیرش کودتا از سوی جامعه می‌گوید:

در بحث موفقیت برق‌آسای کودتا این را هم باید گفت که صرف‌نظر از هرگونه مساعدتی که انگلستان «احیاناً» کرد،^۱ خود ایرانیان هم از سیاست‌مداران ضعیف و بی‌لیاقتی که یکی پس از دیگری بر کشور فرمان راندند به‌تنگ آمدند و خواستار نوعی حکومت مقتدر مرکزی بودند. ایران حتی در ۱۲۹۹ کشور نبود که بشود با ششصد یا حتی سه هزار تن قزاق تسخیرش کرد. کودتا می‌باید از پشتیبانی بخش‌های بزرگ دستگاه اداری، بازرگانان و روشنفکران و یاری هرچه بیشتر شاخه‌های مختلف نیروهای مسلح برخوردار بوده باشد. ایران مستعد رهبری مقتدر و قوی پنجه بود و بی‌تابانه انتظار رهنده‌ای را می‌کشید. او ادامه می‌دهد: «کودتا از پشتیبانی ملاکین بزرگ، تجار بازار و حتی جمعی از روشنفکران (روزنامه‌نگاران، مقاله‌نویسان، معلمان و کارمندان دولت) برخوردار بود و در شهرستان‌ها نیز با آن مخالفتی نشده بود «رضاخان» هم‌زبان مردم شده بود و حال و هوای تازه‌ای که در کشور رخ می‌نمود، مردم به‌فکر هویت ملی و رهایی از سلطه و نفوذ خارجی، افتاده بودند».^(۷۸)

در سال ۱۳۰۱ حدود ۲۰۰ تن از تجار در نامه‌ای سرگشاده مراتب سپاسگزاری خود را از رضاخان با این عبارت اعلام داشتند:

«چون در موقعی که پریشانی و خرابی مملکت اسلامی به‌درجه قصوری رسیده و رشته امور گسیخته و آبروی مملکت بر خاک ریخته و از دوائر کشوری و لشکری جز اسمی نبوده ... آقای رضاخان سردار سپه وزیر جنگ فرمانده کل قوای ایران با یک حرکت رشیدانه و با یک جنبش شجاعانه بساط نالایقان را به‌هم زده و زمام امور لشکری را در فک با کفایت خود گرفتند ...»^(۷۹)

و نهایتاً در قضیه استعفای رضاخان از نخست‌وزیری، واکنش عموم مردم و نخبگان نشان از جایگاه بالای اجتماعی او داد - تظاهراتی در حمایت از رضاخان در ایالات برپا شد و در برخی شهرهای مهم، مردم بازارها را بستند روزنامه‌ها و مطبوعات به‌ویژه روزنامه شفق سرخ - به‌مدیریت علی دشتی - در خصوص تأسف از رفتن رضاخان و درخواست‌های مکرر برای بازگشت او، همگی نشان داد که کودتا و دولت حاصل از کودتا پدیده‌ای بود که از دل ملت و خواست عمومی جامعه نشأت گرفته بود. کودتا نیاز زمان بود، چرا که گفتمان سیاسی حاکم بر آن مقطع، ضرورت انجام یک تحول فوری و زیر بنایی که متضمن حاکمیت و استقلال ملی باشد را ایجاب می‌نمود.

نتیجه‌گیری

با مطالعه جامعه‌شناسی تاریخی و بهره‌گیری از اصول نظریه‌گفتمان، مشخص خواهد شد که پدیده‌های سیاسی عموماً محصول و برآیند گفتمان سیاسی حاکم بر جامعه در هر مقطع خاصی می‌باشند و به‌عبارتی همه امور گفتمانی‌اند. از زاویه این رویکرد، نقدهای بسیار متعددی بر نظریه «توطئه انگلیسی بودن کودتای ۱۲۹۹» وارد است که پذیرش آن را دشوار می‌سازد. طی ۹۰ سال گذشته، تحت تأثیر گفتمان توهم توطئه، اکثر نوشته‌ها در باب این موضوع، عموماً کودتا را به‌خواست و اراده دولت انگلستان ارتباط داده‌اند و تلاش نموده‌اند کودتا و حوادث بعد از آن را برآیند و تأمین‌کننده منافع دولت انگلستان نشان دهند. به‌همین دلیل کمتر کودتا از درون ایران و حوادث داخلی

۱. تأکید از نگارنده است.

ایران مطالعه شده است، در حالی که مطالعه گفتمان سیاسی اجتماعی حاکم بر آن مقطع به‌خوبی نشان می‌دهد که کودتا بیشتر از هر عامل دیگری نتیجه طبیعی وضعیت سیاسی - اجتماعی داخل ایران بوده است. از زاویه این رویکرد، ریشه پدیده‌های سیاسی را باید در تحولات پیش از آن جستجو نمود، به‌همین ترتیب کودتای ۱۳۹۹ ایران و ظهور رضاخان و همچنین اقدامات و نوع کنش‌های سیاسی او را نمی‌توان تافته‌ای جداافتاده از گفتمان مسلط آن مقطع تلقی نمود و اصولاً پدیده‌ای که از عناصر گفتمان مسلط بهره نگرفته باشد و محصول گفتمان نباشد نمی‌تواند پذیرش اجتماعی از نخبگان و جامعه را کسب نماید. به‌همین ترتیب رضاخان و کودتای ۱۳۹۹ محصول برآیند گفتمان استقلال‌طلبی بود که در آستانه کودتا به‌گفتمان مسلط جامعه ایران تبدیل شده بود.

پی‌نوشت‌ها:

۱. آبادیان، حسین، **پایان مشروطه آغاز استبداد**، فصلنامه مطالعات تاریخی، جلد ۳، شماره ۱۰، ۱۳۸۴.
۲. بولارد، سرریدر و دیگران، **نشرها باید بروند**، ترجمه حسین ابوترابیان، نشر نو، تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۳۶.
۳. فردوست، حسین، **ظهور و سقوط سلطنت پهلوی**، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۱، ص ۸۲.
۴. شهبازی، عبدالله، **نقش کانون‌های استعماری در کودتای ۱۲۹۹**، فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، شماره ۱۷، بهار ۸۰، سال پنجم، ص ۷۲.
۵. اشرف، احمد، **توهم توطئه**، گفتگو، شماره ۸، تابستان ۱۳۷۴.
۶. زرینکوب، عبدالحسین، **روزگاران تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی**، نشر سخن، ۱۳۸۰، صص ۸۶۴ - ۸۶۶.
۷. فوران، جان، **مقاومت شکننده**، ترجمه احمد تدین، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۷، ص ۳۰۱.
۸. فوران، جان، **همان**، صص ۳۷ - ۳۸.
۹. آرکدی، نیکی، **ایران در دوران قاجار و بر آمدن رضاشاه ۱۳۰۴-۱۱۷۵**، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، ققنوس، تهران، ۱۳۸۱، ص ۱۳۸.
۱۰. ابراهامیان، یرواند، **ایران بین دو انقلاب**، ترجمه کاظم فیروزمند و دیگران، نشر مرکز، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۹، ص ۱۰۶.
۱۱. شیخ‌الاسلامی، جواد، **سیمای احمدشاه**، نشر گفتار، تهران، ۱۳۷۵، صص ۳۳۱ - ۳۳۲.
۱۲. صفایی، ابراهیم، **کودتای ۱۲۹۹ و آثار آن**، شرکت افست، ۱۳۵۳.
۱۳. آبادیان، حسین، **پیشین**، ص ۱۷.
۱۴. **همان**، ص ۱۸.
۱۵. زیباکلام، صادق، **توهم توطئه**، گفتگو با دکتر صادق زیباکلام پیرامون علل عقب‌ماندگی تاریخی ایران، انتشارات جستجو، تهران، ۱۳۷۸، ص ۱۹.
۱۶. اشرف، احمد، **پیشین**، ص ۱۶.
۱۷. مستوفی، حمدالله، **وطن‌دوست**، غلامرضا، سردار سپه و فروپاشی دودمان قاجار (۱۳۰۴-۱۲۹۹ ش)، (۱۹۲۵-۱۹۲۱)، انتشارات نوید، شیراز، ۱۳۸۳، صص ۲۰۱ - ۲۱۰.
۱۸. آل احمد، آسیه، **حاکم نظامی تهران در صبح کودتا**، تاریخ معاصر ایران، شماره ۱۵ و ۱۶، سال چهارم، زمستان ۱۳۷۹، صص ۲۱۱ - ۲۲۷.
۱۹. غنی، سیروس، **ایران و بر آمدن رضاشاه بر افتادن قاجار**، **نقش انگلیسی‌ها**، ترجمه حسن کامشاد، انتشارات نیلوفر، تهران، ۱۳۷۷، ص ۱۸۰.
۲۰. کاتوزیان، محمدعلی همایون، **دولت و جامعه در ایران**، **انقراض قاجار و استقرار پهلوی**، ترجمه حسن افشار، نشر مرکز، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۹، صص ۳۰۷ - ۳۰۸.
۲۱. مکی، حسین، **تاریخ بیست ساله ایران**، نشر ناشر، چاپ سوم، جلد اول و دوم، ۱۳۶۱، ص ۱۶۷.
۲۲. غنی، سیروس، **پیشین**، ص ۱۹۰.
۲۳. **همان**، صص ۲۱۸ - ۲۱۹.
۲۴. کامران، مرتضی، **دیده‌ها و شنیده‌ها خاطرات میرزا ابوالقاسم خان کحال‌زاده**، نشر فرهنگ، ۱۳۶۳، صص ۳۰۰ - ۳۰۳.
۲۵. کامران، مرتضی، **همان**، ص ۳۸۷.
۲۶. غنی، سیروس، **پیشین**، ص ۱۷۹.
۲۷. **همان**، ص ۱۷۹.
۲۸. مکی، حسین، **پیشین**، ص ۱۵۹.
۲۹. غنی، سیروس، **پیشین**، ص ۲۳۰.
۳۰. **همان**، صص ۳۳۴ - ۳۳۵.
۳۱. مکی، حسین، **پیشین**، ص ۲۶۵.

۳۲. غنی، سیروس، **پیشین**، صص ۲۱۲ - ۲۱۳.
۳۳. **همان**، ص ۲۳۷.
۳۴. آرکدی، نیکی، **پیشین**، صص ۱۳۷ - ۱۲۸.
۳۵. صباحی، هوشنگ، **سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه**، ترجمه پروانه شکاری، نشر گفتار، تهران، ۱۳۷۹، ص ۲۲۹.
۳۶. صباحی، هوشنگ، **همان**، ص ۲۲۵.
۳۷. غنی، سیروس، **پیشین**، صص ۲۲۸ - ۲۳۹.
۳۸. **همان**، ص ۲۵۰.
۳۹. زیرینسکی، مایکل پ، **سلطنت و دیکتاتوری**، ترجمه رضا رضائی، نگاه نو، مرداد - شهریور ۷۲، ص ۹۷.
۴۰. غنی، سیروس، **پیشین**، ص ۲۷۴.
۴۱. **همان**، ص ۱۰۷.
۴۲. **پیشین**، ص ۲۸۸.
۴۳. تاراجی، منصور، **تاریخ قرن بیستم ایران و جهان**، تهران، انتشارات مؤسسه فرهنگی و مطبوعاتی ایران، ۱۳۷۹، ص ۲۵۲.
۴۴. غنی، سیروس، **پیشین**، صص ۲۰۰ - ۲۰۲.
۴۵. صباحی، هوشنگ، **پیشین**، ص ۲۲۵.
۴۶. کاتوزیان، محمدعلی همایون، **پیشین**، ص ۳۳۸.
۴۷. صباحی، هوشنگ، **پیشین**، ص ۲۲۹.
۴۸. **پیشین**، ص ۲۲۷.
۴۹. **همان**، ص ۲۴۷.
۵۰. بی‌نا، **فراز و فرود رضاشاه و دخالت دولت‌های بیگانه**، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، سال چهارم، زمستان ۱۳۸۱، ص ۱۸۰.
۵۱. غنی، سیروس، **پیشین**، صص ۲۸۲ - ۲۸۳.
۵۲. زیرینسکی، مایکل پ، **پیشین**، ص ۱۰۶.
۵۳. تاراجی، منصور، **پیشین**، ص ۹۳.
۵۴. غنی، سیروس، **پیشین**، ص ۲۷۵.
۵۵. **همان**، ص ۲۸۵.
۵۶. **همان**، صص ۲۸۰ - ۲۹۰.
۵۷. زیرینسکی، مایکل پ، **پیشین**.
۵۸. غنی، سیروس، **پیشین**، صص ۳۰۲ - ۳۰۳.
۵۹. زیرینسکی، مایکل پ، **پیشین**، ص ۱۱۰.
۶۰. **همان**.
۶۱. **همان**، صص ۲۱۲ - ۲۱۳.
۶۲. کاتوزیان، محمدعلی همایون، **پیشین**، صص ۲۴۸ - ۲۴۹.
۶۳. دولت‌آبادی، یحیی، **حیات یحیی**، انتشارات عطار و فردوسی، جلد ۱ و ۳، ۱۳۶۱، ص ۱۰۳.
۶۴. رجائی، فرهنگ، **مشروطه خواهی و بحران‌های همه گیر ۱۲۹۹-۱۲۸۵**، تاریخ معاصر ایران، مؤسسه پژوهشی: مطالعات فرهنگی، جلد ۹، ۱۳۷۴، ص ۴۹.
۶۵. شهبازی، عبدالله، **صعود رضاخان به سلطنت**، فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، شماره ۳۵، پاییز ۱۳۸۴.
۶۶. محبوب، محمدجعفر، **دیوان کامل ایرج میرزا**، نشر اندیشه، تهران، جلد چهارم، ۱۳۵۶، ص ۱۶۸.
۶۷. فوران، جان، **پیشین**، ص ۳۲۴.
۶۸. مکی، حسین، **پیشین**، صص ۱۳۶ - ۱۳۸.
۶۹. مستوفی، حمدالله، **وطن دوست، غلامرضا، پیشین**، ص ۳۶.

۷۰. کامران، مرتضی، پیشبین، صص ۶۰ - ۶۳.
۷۱. صفایی، ابراهیم، پیشبین، صص ۲ - ۴.
۷۲. قدس، رضا، ناسیونالیسم ایرانی و رضاشاه، ترجمه علی طایفی، فرهنگ و توسعه، سال پنجم، شماره ۳۳، خرداد و تیر ۱۳۷۵، ص ۵۰.
۷۳. قدس، رضا، همان، ص ۴۹.
۷۴. سیف آزاد، عبدالرحمن، دیوان عارف، امیرکبیر، ۱۳۴۲، صص ۴۱۱ - ۴۱۳.
۷۵. قدس، رضا، همان، ص ۵۲.
۷۶. مشیر سلیمی، علی‌اکبر، کلیات مصور، امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۲، صص ۶۸ - ۶۹.
۷۷. وحید دستگردی، حسن، دیوان اشعار، به کوشش سین وحیدنیا، انتشارات آفتاب، تهران، ۱۳۷۴، صص ۲۱۳ - ۴۹۶.
۷۸. غنی، سیروس، پیشبین، صص ۲۱۹، ۲۲۴ و ۳۰۴.
۷۹. مکی، حسین، پیشبین، صص ۳۶ - ۳۷.

